

من خانه بدوشم

یکشنبه بیست و سوم ماه مه ۱۹۹۹ ساعت چهار بعد از ظهر.

خانه بدوشان و ساکنین در «اعماق» از شهرهای مختلف آلمان از جمله از شهرهای کلن، دورتموند، هاگن و چند شهر دیگر در راه آهن شهر اسن گرد آمده‌اند. به همت موسسه خیریه «کاریتاس» در کنار یک اتوبوس دو طبقه قراضه قدیمی که بیشتر به درد موزه می‌خورد، بساط چایی و قهوه مجانی مهیا است. وسایل صوتی و یک بلندگو در گوشه‌ای قرار گرفته و خانه بدوشان بی سر پناه، در هم می‌لولند. تصویر مسیح بر صلیب کشیده که روی بدنه اتوبوس قراضه نقاشی شده با چشمان نگران ناظر هیاهوی خانه بدوشان است. ناگهان صدای پر طنین و خوش‌آهنگی در فضا می‌پیچد. صدای مردی است میان سال با ریشی انبوه و با عینکی دوره طلایی. خانه بدوشان و سرخوشان روز و شب که در زبان محلی به آنها «پنر» می‌گویند، به دورش حلقه می‌زنند. لحظه به لحظه بر تعداد رهگذران کنجکاوی که برای شنیدن صدا، پا سست می‌کنند افزوده می‌شود. مرد، صدای گیرایی دارد. هرچه تعداد جمعیت بیشتر می‌شود، صدای او نیز اوج بیشتری می‌گیرد. می‌خواند و می‌خواند. از زندگی می‌خواند، از بودن و ماندن، از آسمان صاف و آبی، از

انسان، از خورشید و ستاره‌ها می‌خواند و نیز از رهایی انسان. فریادی رسا، آوایی انسانی از دلی که هنوز می‌طپد. صدایش می‌لرزد. ویولون کوچک خود را با اشتیاق چون کودکی بر سینه می‌فشارد، دو گیتاریست همراهش با ناخن قلب گیتار را به ارتعاش در می‌آورند. از میان جمعیت مردی بلند قد و تنومند با موهائی صاف و بلند و با ریشی ژولیده و انبوه که او را بیشتر شبیه «تولستوی» می‌سازد، راه باز می‌کند و در کنار آوازه‌خوان خانه‌بدوش قرار می‌گیرد. زیر چشمی جمعیت را از نظر می‌گذراند و از جیب خود ساز دهنی کوچکی به اندازه کف دست بیرون می‌آورد و پس از نگاهی دو باره به جمعیت بر ساز دهنی خود می‌دمد. آهنگی شور انگیز می‌نوازد... نوای خوش آهنگی که از ساز دهنی بیرون می‌آید همه را به وجد می‌آورد. چند تنی از ساکنین در «اعماق» به رقص می‌پردازند و تعدادی دیگر مانند «پیکو»، کولی خانه بدوش از رومانی، «جنی»، «پنر» خوش‌پوش و همیشه سرگردان، «گوتتر» و پیر زن بوگندوئی که همیشه یک شیشه آبجو بدست دارد خطاب به «تولستوی» فریاد می‌زنند: براوو ... براوو اوتللو ... براوو ... عالیه، بزن، بزن اوتللو ... بزن!...

و نوازنده ساز دهنی که در میان بینوایان خانه‌بدوش به «اوتللو» معروف است نفسی تازه می‌کند، با تکان دادن سر موهای بلندش را از صورتش پس می‌زند و بار دیگر با نیرویی وصف ناپذیر بر ساز دهنی خود می‌دمد.

امواجی رنگین از ملودی‌های دلنشین در هوا پخش می‌شود. عباس، مسحور آوای دل‌انگیز موسیقی است. به تاکسی خود تکیه داده و با چشمانی نیمه باز در حالی که سبیلش را می‌جود نظاره‌گر حرکات نوازنده است.

داریوش و حسین برای اینکه صحنه را از نزدیک ببینند با فشار شانه‌ها از میان جمعیت راهی برای خود باز می‌کنند. محسن اصفهانی که تازه از راه رسیده است از حمید و شاهین می‌پرسد:

- نکبت، چی چی شده‌اس؟

کسی جوابش را نمی‌دهد. وحید که خود را به ستون کنار پله برقی راه آهن تکیه داده است، بخشی از دود سیگاری را که از دهانش بیرون داده با عجله به داخل گلویش

می‌کشد و رو به محسن می‌گوید:

- مگه کوری نکبت؟ گوش کن ببین چه خبره.

و خنده پهنای صورتش را می‌پوشاند. محسن دیگر چیزی نمی‌گوید و قاطی جماعت می‌شود. همه محو تماشا هستند.

من بی‌اختیار در هماهنگی با نوای ساز دهنی با پای راستم ریتم گرفته‌ام. بکلی فراموش کرده‌ام که نوبتم رسیده است و نفر اول شده‌ام. پیر زن مسافری که ظاهراً مدتی است در کنار تاکسی من ایستاده است، ناباورانه سرپاییم را ورننداز می‌کند و از اینکه توجهی به او ندارم زیر لب غرغر می‌کند. صدای باز شدن در صندوق عقب ماشین مرا به خود می‌آورد. کلاوس دهاتی، که از قدیمی‌ترین رانندگان تاکسی در شهر اسن است در حالی که چمدان پیر زن مسافر را در صندوق عقب ماشین من می‌گذارد، بر افروخته خطاب به من می‌گوید:

- واس زول دا میت ؟ دو موس آف پاسن !

او مانند کسی که سیب زمینی داغی در دهان داشته باشد چیزهای دیگری نیز بلغور می‌کند که من نمی‌فهمم چه می‌گوید. شرمگینانه عذر خواهی می‌کنم، پشت فرمان می‌نشینم و پس از پرسیدن مقصد پیر زن، ماشین را به حرکت در می‌آورم.

خوشبختانه چراغ سر چهار راه قرمز می‌شود و من شیشه را پایین می‌کشم تا از آخرین لحظه‌ها هم برای شنیدن صدای جان‌بخش و آهنگین آوازه‌خوان خانه بدوش و نوای شورانگیز ساز دهنی « اوتللو » بی‌بهره نمانم.

پیر زن زیر لب چیزهایی می‌گوید، اما من هیچ توجهی به او ندارم. تنها صدای آوازه‌خوان خانه‌بدوش است که بر جان و تنم چنگ می‌زند:

من خانه بدوشم،

ساز من هم ره و هم راز من است،

سقف خانه‌ام، آسمان،

چراغ خانه‌ام، خورشید

و زمین مادر من است.

من خانه بدوشم.

من خانه بدوشم.

من خانه! ...

من ...

من ... من ... من! ...

ب . م مطلب زاده